

عزیمت پولس به روم

¹And when it was determined that we should sail into Italy, they delivered Paul and certain other prisoners unto one named Julius, a centurion of Augustus' band.²And entering into a ship of Adramyttium, we launched, meaning to sail by the coasts of Asia; one Aristarchus, a Macedonian of Thessalonica, being with us.³And the next day we touched at Sidon. And Julius courteously entreated Paul, and gave him liberty to go unto his friends to refresh himself.⁴And when we had launched from thence, we sailed under Cyprus, because the winds were contrary.⁵And when we had sailed over the sea of Cilicia and Pamphylia, we came to Myra, a city of Lycia.⁶And there the centurion found a ship of Alexandria sailing into Italy; and he put us therein.⁷And when we had sailed slowly many days, and scarce were come over against Cnidus, the wind not suffering us, we sailed under Crete, over against Salmone;⁸And, hardly passing it, came unto a place which is called The fair havens; nigh whereunto was the city of Lasea.⁹Now when much time was spent, and when sailing was now dangerous, because the fast was now already past, Paul admonished them,¹⁰And said unto them, Sirs, I perceive that this voyage will be with hurt and much damage, not only of the lading and ship, but also of our lives.¹¹Nevertheless the centurion believed the master and the owner of the ship, more than those things which were spoken by Paul.¹²And because the haven was not commodious to winter in, the more part advised to depart thence also, if by any

¹چون مقرر شد که به ایتالیا برویم، پولس و چند زندانی دیگر را به یوزباشی از سپاه آگوستس، که یولیوس نام داشت، سپردند.² و به کشتی آدرامیتی که عازم بنادر آسیا بود، سوار شده، کوچ کردیم و آریستارخوس، از اهل مکادونیة از تسالونیکي همراه ما بود.³ روز دیگر به صیدون فرود آمدیم و یولیوس با پولس ملاطفت نموده، او را اجازت داد که نزد دوستان خود رفته، از ایشان نوازش یابد.⁴ و از آنجا روانه شده، زیر قیپرس گذشتیم زیرا که باد مخالف بود.⁵ و از دریای کنار قیلیقیه و پمفلیه گذشته، به میرای لیکیه رسیدیم⁶ در آنجا یوزباشی کشتی اسکندریه را یافت که به ایتالیا می‌رفت و ما را بر آن سوار کرد.⁷ و چند روز به آهستگی رفته، به قنیدس به مشقت رسیدیم و چون باد مخالف ما می‌بود، در زیر کریت نزدیک سلمونی راندم،⁸ و به دشواری از آنجا گذشته، به موضعی که به بنادر خسته مسمی و قریب به شهر لیسائیة است رسیدیم.

⁹ و چون زمان منقضی شد و در این وقت سفر دریا خطرناک بود، زیرا که ایام روزه گذشته بود،¹⁰ پولس ایشان را نصیحت کرده، گفت: ای مردمان، می‌بینم که در این سفر ضرر و خسران بسیار پیدا خواهد شد، نه فقط بار و کشتی را بلکه جانهای ما را نیز.¹¹ ولی یوزباشی ناخدا و صاحب کشتی را بیشتر از قول پولس اعتنا نمود.¹² و چون آن بندر نیکو نبود که زمستان را در آن بسر برند، اکثر چنان مصلحت دانستند که از آنجا نقل کنند تا اگر ممکن شود خود را به فینیکس رسانیده، زمستان را در آنجا بسر برند که آن بندری است از کریت مواجّه مغرب جنوبی و مغرب شمالی.

توفان دریا

¹³ و چون نسیم جنوبی وزیدن گرفت، گمان بردند که به مقصد خویش رسیدند. پس لنگر برداشتیم و از کناره کریت گذشتیم.¹⁴ لیکن چیزی نگذشت که بادی شدید که آن را اوزکلیدون می‌نامند از بالای آن زدن گرفت.¹⁵ در ساعت کشتی ربوده شده، رو به سوی باد توانست نهاد. پس آن را از دست داده، بیاختیار رانده شدیم.¹⁶ پس در زیر جزیره‌ای که کلودی نام داشت، دوان دوان رفتیم و به دشواری زورق را در قبض خود

means they might attain to Phenice, and there to winter; which is an haven of Crete, and lieth toward the south west and north west.¹³ And when the south wind blew softly, supposing that they had obtained their purpose, loosing thence, they sailed close by Crete.¹⁴ But not long after there arose against it a tempestuous wind, called Euroclydon.¹⁵ And when the ship was caught, and could not bear up into the wind, we let her drive.¹⁶ And running under a certain island which is called Clauda, we had much work to come by the boat.¹⁷ Which when they had taken up, they used helps, undergirding the ship; and, fearing lest they should fall into the quicksands, strake sail, and so were driven.¹⁸ And we being exceedingly tossed with a tempest, the next day they lightened the ship;¹⁹ And the third day we cast out with our own hands the tackling of the ship.²⁰ And when neither sun nor stars in many days appeared, and no small tempest lay on us, all hope that we should be saved was then taken away.²¹ But after long abstinence Paul stood forth in the midst of them, and said, Sirs, ye should have hearkened unto me, and not have loosed from Crete, and to have gained this harm and loss.²² And now I exhort you to be of good cheer: for there shall be no loss of any man's life among you, but of the ship.²³ For there stood by me this night the angel of God, whose I am, and whom I serve,²⁴ Saying, Fear not, Paul; thou must be brought before Caesar: and, lo, God hath given thee all them that sail with thee.²⁵ Wherefore, sirs, be of good cheer: for I believe God, that it shall be even as it

آوردیم.¹⁷ و آن را برداشته و معونات را استعمال نموده، کمر کشتی را بستند و چون ترسیدند که به ریگزار سیزتس فرو روند، جبال کشتی را فرو کشیدند و همچنان رانده شدند.¹⁸ و چون طوفان بر ما غلبه می نمود، روز دیگر، بار کشتی را بیرون انداختند.¹⁹ و روز سوم به دستهای خود آلات کشتی را به دریا انداختیم.²⁰ و چون روزهای بسیار آفتاب و ستارگان را ندیدند و طوفانی شدید بر ما می افتاد، دیگر هیچ امید نجات برای ما نماند.

²¹ و بعد از گرسنگی بسیار، پولس در میان ایشان ایستاده، گفت: ای مردمان، نخست می بایست سخن مرا پذیرفته، از کریت نقل نکرده باشید تا این ضرر و خسران را نبینید.²² اکنون نیز شما را نصیحت می کنم که خاطر جمع باشید زیرا که هیچ ضرری به جان یکی از شما نخواهد رسید مگر به کشتی.²³ زیرا که دوش، فرشته آن خدایی که از آن او هستم و خدمت او را می کنم، به من ظاهر شده،²⁴ گفت: ای پولس، ترسان مباش. زیرا باید تو در حضور قیصر حاضر شوی. و اینک، خدا همه همسفران تو را به تو بخشیده است.²⁵ پس، ای مردمان، خوشحال باشید زیرا ایمان دارم که به همانطور که به من گفت، واقع خواهد شد.²⁶ لیکن باید در جزیره ای بیفتیم.

²⁷ و چون شب چهاردهم شد و هنوز در دریای آذریا به هر سو رانده می شدیم، در نصف شب ملاخان گمان بردند که خشکی نزدیک است.²⁸ پس پیمایش کرده، بیست قامت یافتند. و قدری پیشتر رفته، باز پیمایش کرده، پانزده قامت یافتند.²⁹ و چون ترسیدند که به صخره ها بیفتیم، از پشت کشتی چهار لنگر انداخته، تمنا می کردند که روز شود.³⁰ اما چون ملاخان قصد داشتند که از کشتی فرار کنند و زورق را به دریا انداختند به بهانه های که لنگرها را از پیش کشتی بکشند،³¹ پولس یوزباشی و سپاهیان را گفت: اگر اینها در کشتی نمانند، نجات شما ممکن نباشد.³² آنگاه سپاهیان ریسمانهای زورق را بریده، گذاشتند که بیفتند.³³ چون روز نزدیک شد، پولس از همه خواهش نمود که چیزی بخورند. پس گفت، امروز روز چهاردهم است که انتظار کشیده و چیزی نخورده، گرسنه مانده اید.³⁴ پس استدعای من این است که غذا بخورید

was told me.²⁶ Howbeit we must be cast upon a certain island.²⁷ But when the fourteenth night was come, as we were driven up and down in Adria, about midnight the shipmen deemed that they drew near to some country;²⁸ And sounded, and found it twenty fathoms: and when they had gone a little further, they sounded again, and found it fifteen fathoms.²⁹ Then fearing lest we should have fallen upon rocks, they cast four anchors out of the stern, and wished for the day.³⁰ And as the shipmen were about to flee out of the ship, when they had let down the boat into the sea, under colour as though they would have cast anchors out of the foreship,³¹ Paul said to the centurion and to the soldiers, Except these abide in the ship, ye cannot be saved.³² Then the soldiers cut off the ropes of the boat, and let her fall off.³³ And while the day was coming on, Paul besought them all to take meat, saying, This day is the fourteenth day that ye have tarried and continued fasting, having taken nothing.³⁴ Wherefore I pray you to take some meat: for this is for your health: for there shall not an hair fall from the head of any of you.³⁵ And when he had thus spoken, he took bread, and gave thanks to God in presence of them all: and when he had broken it, he began to eat.³⁶ Then were they all of good cheer, and they also took some meat.³⁷ And we were in all in the ship two hundred threescore and sixteen souls.³⁸ And when they had eaten enough, they lightened the ship, and cast out the wheat into the sea.³⁹ And when it was day, they knew not the land: but they

که عافیت برای شما خواهد بود، زیرا که موبی از سر هیچ یک از شما نخواهد افتاد.³⁵ این بگفت و در حضور همه نان گرفته، خدا را شکر گفت و پاره کرده، خوردن گرفت.³⁶ پس همه قوئدل گشته نیز غذا خوردند.³⁷ و جمله نفوس در کشتی دوپست و هفتاد و شش بودیم.³⁸ چون از غذا سیر شدند، گندم را به دریا ریخته، کشتی را سبک کردند.

³⁹ اما چون روز روشن شد، زمین را نشناختند؛ لیکن خلیجی دیدند که شاطیای داشت. پس رأی زدند که اگر ممکن شود، کشتی را بر آن برانند.⁴⁰ و بند لنگرها را بریده، آنها را در دریا گذاشتند و بندهای سگان را باز کرده، و بادبان را برای باد گشاده، راه ساحل را پیش گرفتند.⁴¹ اما کشتی را در مجمع بحرین به پایاب رانده، مقدم آن فرو شده، ببحرکت ماند ولی مؤخرش از لطمه امواج درهم شکست.⁴² آنگاه سپاهیان قصد قتل زندانیان کردند که مبادا کسی شنا کرده، بگیرزد.⁴³ لیکن یوزباشی چون خواست پولس را برهاند، ایشان را از این اراده باز داشت و فرمود تا هر که شناوری داند، نخست خویشتن را به دریا انداخته به ساحل رساند.⁴⁴ و بعضی بر تختها و بعضی بر چیزهای کشتی و همچنین همه به سلامتی به خشکی رسیدند.

discovered a certain creek with a shore, into the which they were minded, if it were possible, to thrust in the ship.⁴⁰ And when they had taken up the anchors, they committed themselves unto the sea, and loosed the rudder bands, and hoised up the mainsail to the wind, and made toward shore.⁴¹ And falling into a place where two seas met, they ran the ship aground; and the forepart stuck fast, and remained unmoveable, but the hinder part was broken with the violence of the waves.⁴² And the soldiers' counsel was to kill the prisoners, lest any of them should swim out, and escape.⁴³ But the centurion, willing to save Paul, kept them from their purpose; and commanded that they which could swim should cast themselves first into the sea, and get to land:⁴⁴ And the rest, some on boards, and some on broken pieces of the ship. And so it came to pass, that they escaped all safe to land.